شنبه ۲۸ تیر ۱۴۰۴ شماره ۸۷۹۰
irannewspaper irannewspapper

عکس: علی اکبری/ ایران

گفت‌وگوی «ایران» با حامد وفایی، استاد دانشگاه تهران و صاحبنظر مسائل چین درباره نقش‌آفرینی این کشور در تحولات برآمده از جنگ ۱۲ روزه

«فداکاری امنیتی» انتظار منطقی از پکن نیست

گفت‌وگو

مریم سالاری
گروه دیپلماسی

در حالی که تحولات پرشتاب جنگ میان ایران و رژیم اسرائیل، معادلات منطقه‌ای را با پیچیدگی‌های تازه‌ای مواجه ساخته و نگاه‌ها را متوجه بازیگران فرامنطقه‌ای کرده است، چین با اتخاذ موضعی محتاطانه و برآمده از سنت دیرینه واقع‌گرایی، از ورود به تقابل مستقیم پرهیز کرده و در عوض، بهره‌گیری از ابزارهای اقتصادی، دیپلماتیک و میانجیگرانه را در دستور کار قرار داده است؛ وضعیتی که جایگاه راهبردی پکن را در دکترین دیپلماسی ایران در معرض بازخوانی قرار می‌دهد. اینک در گفت‌وگویی تحلیلی با حامد وفایی، استاد دانشگاه و صاحبنظر مسائل چین، به واکاوی ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و افق‌های پیش‌روی نقش‌آفرینی چین در قبال این بحران پرداخته‌ایم.

در پی حمله دوازده روزه و تجاوزکارانه اسرائیل به ایران، بار دیگر نگاه‌ها به نقش قدرت‌های جهانی در موازنه‌سازی در منطقه غرب‌آسیا معطوف شده است. در این میان، چین به عنوان یکی از بازیگران نوظهور و مؤثر در معادلات بین‌المللی از طریق مشارکت راهبردی جامع با ایران در کانون توجه تحلیلگران قرار گرفته است. در چنین شرایطی این پرسش مطرح می‌شود که در پرتو شرایط بحرانی ناشی از تجاوز نظامی اسرائیل علیه ایران، تا چه اندازه می‌توان به ایفای نقشی بازدارنده از سوی چین در برابر تهدیدات امنیتی علیه ایران امید بست؟

وقتی از «روابط راهبردی» میان دو کشور سخن به میان می‌آید، منظور تنها یک پیوند سیاسی یا همکاری موقتی نیست، بلکه سخن از سازوکاری بلندمدت و چندوجهی است که از همکاری‌های اقتصادی تا کشاورزی و آموزش تا فناوری فضایی و همکاری‌های نظامی را در برمی‌گیرد. بیش از ۱۰ سال قبل همین سه ضلعی «راهبردی، جامع و بلندمدت» مبنای تدوین سند ۲۵ ساله همکاری ایران و چین قرار گرفت؛ سندی که قرار بود نقشه راهی عملی برای تحقق مشارکتی واقعی و هدفمند باشد. اما پرسش مهم آن است که در این سال‌ها، این مشارکت تا چه اندازه محقق شده و از حد شعار و کاغذ فراتر رفته است؟ برای فهم جایگاه واقعی ایران در سیاست خارجی چین و چرایی رفتار این کشور در قبال جنگ اخیر اسرائیل علیه ایران، باید مناسبات تهران- پکن را در سه سطح مورد بررسی قرار داد: اول، سطح دوجانبه که به آسیب‌شناسی روابط و سنجش تحقق مشارکت جامع می‌پردازد؛ دوم، سطح بین‌المللی با توجه به صعود چین به یکی از قطب‌های اصلی قدرت در نظام جهانی و بازتعریف اولویت‌های ژئوپلیتیکی‌اش؛ و سوم، سطح منطقه‌ای و چندجانبه که ناظر به نقش چین در نهادهایی مانند سازمان ملل، سازمان همکاری شانگهای و بریکس است. در پرتو این سه سطح، واکنش پکن به جنگ ایران و اسرائیل روشن‌تر تحلیل می‌شود.

سیاست سنتی چین در مواجهه با بحران‌ها و منازعاتی که ارتباط مستقیم با امنیت ملی‌اش نمی‌یابد، بر پایه پرهیز از مداخله سخت استوار است. در این چهارچوب، پکن همواره ترجیح داده است به‌جای ورود مستقیم نظامی یا امنیتی به معادله، از ابزارهای اقتصادی بهره ببرد. این رویکرد را می‌توان در بحران اخیر میان هند و پاکستان نیز به‌خوبی مشاهده کرد؛ جایی که به سبب رابطه راهبردی و تثبیت‌شده‌اش با اسلام‌آباد، حمایت پنهان و آشکار خود را وارد میدان کرد. اما در قبال ایران، شرایط به گونه‌ای دیگر بوده است، چرا که جایگاه چین در سیاست خارجی ایران هرگز به روشنی و انسجام جایگاه چین در سیاست خارجی پاکستان تعریف نشده است. در این جا واقع‌گرایی و عمل‌گرایی چینی‌ها بر هرگونه رویکرد احساسی غلبه یافته است؛ چنان که در ایام جنگ، حتی برخی از اندیشکده‌های چینی از یک ضرب‌المثل سنتی یاد می‌کردند؛ «نشستن بر بلندای کوه و نظاره نبرد ببرها». این مثل در ادبیات چینی به معنای بی‌طرفی عامدانه در بحران‌هایی است که هزینه‌اش برای چین بالاست و منافع فوری‌ای در آن دیده نمی‌شود. واقعیت این است که اگر ایران خواهان نوعی بازدارندگی مؤثر در روابط خود با چین است، باید مسیر گسترش واقعی و پایدار روابط اقتصادی را در پیش گیرد؛ به هر حال ما چون با چین مرز مشترک نداریم، باید از منظر ژئواکونومیک و بهره‌گیری از ظرفیت چین به بازدارندگی ژئوپلیتیک دست یابیم. کشورهایی چون عربستان و امارات با گره زدن بخش‌هایی از اقتصاد خود به چین موفق شده‌اند در بزنگاه‌ها واکنش‌هایی هرچند نرم اما سنجیده و مؤثر از پکن دریافت کنند.

بنابراین چین چگونه جایگاه راهبردی خود در نظم منطقه‌ای و جهانی را در برابر منازعات نظامی تعریف می‌کند و در شرایطی که احتمال می‌رود منافع اقتصادی‌اش با بازیگران درگیر در تعارض نظامی قرار گیرد، آیا پیوندهای اقتصادی عمیق می‌تواند واکنش و موضع چین را تعیین کند یا برداشت راهبردی پکن از نقش خود در نظم منطقه‌ای اولویت خواهد داشت؟

در سال‌های اخیر توسعه اقتصادی مهم‌ترین اولویت سیاست داخلی و خارجی چین بوده است. این کشور پس از تثبیت توسعه و تحقق برنامه‌های صدساله اول این کشور، سیاست‌های برون‌گرایی خود را گسترش داد و روابطش را به مناطق مختلفی از جمله غرب آسیا، آسیای مرکزی و جنوب شرق آسیا توسعه داده است؛ روندی که بویژه در دوره شی جین‌پینگ شدت گرفت. چین خود را یک کشور بزرگ در حال توسعه می‌داند و نه یک کشور توسعه‌یافته چرا که از نگاه واقع‌گرایانه و انتقادی نسبت به ظرفیت‌های داخلی‌اش هنوز راه زیادی برای معرفی به عنوان یک کشور توسعه‌یافته در پیش دارد. بر این اساس، چین در برنامه‌های صدساله‌اش، پس از پایان موفقیت‌آمیز صد ساله اول که فقر مطلق را ریشه‌کن کرد، در مسیر تبدیل شدن به کشوری قدرتمند در حال توسعه قرار دارد. این کشور با آگاهی از تله‌های امنیتی که رقبای غربی‌اش طراحی کرده‌اند، به دنبال پرهیز از درگیری‌های مستقیم و ورود به چالش‌های امنیتی است. نمونه بارز این سیاست، حفظ فاصله از منازعاتی است که هزینه بالایی داشته و سود کمی برای امنیت ملی چین دارد. در واقع، چین تلاش می‌کند تا از دام تقابل مستقیم با قدرت‌های مسلط مانند ایالات متحده اجتناب کند و تنها در شرایط بسیار خاص، مانند دفاع از امنیت ملی خویش، وارد تنش می‌شود. چین در سازمان‌هایی مانند شانگهای بر اصل عدم تعهد متقابل تأکید دارد؛ به این معنا که حتی اگر کشوری عضو این سازمان مورد حمله قرار گیرد، سایر اعضا الزامی به دخالت نظامی ندارند. این رویکرد، بازتابی از واقع‌گرایی و عمل‌گرایی سیاست خارجی چین است که با منطق غرب متفاوت است. بنابراین، انتظار حمایت نظامی مستقیم و کامل چین از کشورهایی مانند ایران، مشابه رویکرد آمریکا بر اساس منطق و منافع خود چین، دور از واقعیت است. چین ممکن است رفتارهای یکجانبه آمریکا را محکوم کند و حمایت سیاسی یا اقتصادی ارائه دهد، اما نوع حمایت او باید در چهارچوب عقلانیت و مصالح ملی خودش تحلیل شود.

منطق نظم‌ساز چین و برداشت آن از نقش خود در ساختار نوظهور منطقه‌ای و جهانی، چگونه در دستگاه سیاست‌گذاری و میان جریان‌های سیاسی ایران فهم و تفسیر شده است؟ آیا غلبه با نگاهی است که بر مبنای خوش‌بینی راهبردی، وزن توافق ۲۵ ساله ایران و چین را به اهداف امنیتی و اتکا بر «متحدان آسیایی» چون چین و روسیه سنگین‌تر می‌بیند، یا با دیدگاهی که با واقع‌گرایی بیشتر، منطق عمل‌گرایانه و پراگماتیستی سیاست خارجی چین را درک کرده و انتظارهای راهبردی امنیتی را در چهارچوب محدودیت‌های همان منطق تعریف می‌کند؟

در فضای فکری ایران، منابع دست‌اول چینی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. در ذهن چینی‌ها، این کشور بازیگری است در حال توسعه نه توسعه‌یافته، یک بازیگر بزرگ در حال خیزش که از «تله‌های امنیتی» می‌گریزد. استراتژی چین بر برون‌گرایی تدریجی استوار است و تنها زمانی وارد میدان می‌شود که منافع اقتصادی و جایگاهش را در زنجیره ارزش جهانی ایجاب کند. اینجاست که مسأله اصلی ایران رخ می‌نماید؛ ما می‌خواهیم از چین در بزنگاه‌های امنیتی انتظار واکنش داشته باشیم، اما جایگاه خود را در ذهنیت راهبردی پکن تثبیت نکرده‌ایم. کشورهای دیگر مانند عربستان و امارات با پیوندهای عمیق اقتصادی، بخشی از زنجیره ارزش چین شده‌اند و توانسته‌اند در لحظات بحرانی واکنش‌هایی هرچند نرم از آن بگیرند. اما ایران، تنها در زمان نیاز به سراغ چین رفته است، بی‌آنکه در اقتصاد، انرژی، کشاورزی یا صنعت جای پایی پایدار برای خود تعریف کرده باشد. اگر ما نتوانیم سهم خود را در زنجیره ارزش چین تثبیت کنیم، نباید انتظار داشته باشیم که چین در حوزه امنیتی از ما دفاع کند.

چه عواملی مانع از آن شده‌اند که ایران بتواند جایگاه باثبات و مشخصی در زنجیره ارزش چین بیابد و از دل آن، پیوندی راهبردی به معنای واقعی کلمه با پکن شکل دهد؟

در سال‌های اخیر تصور غالب در سیاست خارجی ایران این بوده که تحریم‌ها اصلی‌ترین مانع توسعه روابط با چین بوده‌اند. بی‌تردید فشارهای اقتصادی و ضربه‌هایی که تحریم‌ها به ساختار همکاری‌ها زده‌اند قابل انکار نیست، اما ماجرا پیچیده‌تر از این است. تجربه نشان داده چین بویژه در دوره «فشار حداکثری» ترامپ، راه خود را از منطق تحریمی آمریکا جدا کرده است. این کشور به رغم تهدیدها و محدودیت‌ها، نه تنها از همکاری با ایران عقب ننشست، بلکه بارها اعلام کرد خود را متعهد به چهارچوب‌های بین‌المللی مانند شورای امنیت، سازمان ملل و آژانس بین‌المللی انرژی اتمی می‌داند. برای همین در جریان برجام تا پایان در کنار ایران ماند، حتی وقتی آمریکا از توافق خارج شد و تحریم‌ها را تشدید کرد. نکته مهم‌تر آن است که چین به خاطر تعامل با ایران، هزینه‌هایی هم پرداخته است؛ از تحریم شرکت‌هایی چون هواوی و زدتی‌ای گرفته تا بازداشت مدیران و مسدودسازی تراکنش‌های بانکی. اما در عین حال، طبیعتاً از این همکاری، منافعی هم برای خود تعریف کرده است: خرید نفت با تخفیف، دسترسی به انرژی ارزان و تقویت نفوذ منطقه‌ای. بنابراین واقع‌بینی اقتضا می‌کند انتظار «فداکاری امنیتی» از سوی چین نداشته باشیم، بلکه وزن واقعی این رابطه را در تراز منافع دوجانبه ببینیم. در این میان، باید به یک انگاره قدیمی در سیاست‌گذاری ایران نیز توجه کرد؛ اینکه ایران را «دیوار غربی امنیت چین» بدانیم و تصور کنیم اگر این دیوار فرو بپاشد، چین آسیب‌پذیر خواهد شد. سال‌ها روابط بر اساس این انگاره تنظیم شده است، با این پیش‌فرض که چین برای امنیت انرژی‌اش، ناگزیر به حفظ رابطه با ایران است. اما به نظر می‌رسد این تصور در نگاه چینی‌ها بویژه در سال‌های اخیر کمرنگ‌تر شده است که بخشی از آن به فشارهای سیاسی و منطقه‌ای بازمی‌گردد، اما بخش مهم‌تر آن به عدم تحقق واقعی «مشارکت جامع راهبردی» میان دو کشور مربوط است؛ جایی که ایران هنوز نتوانسته جایگاه مشخص و باثباتی در زنجیره ارزش چین برای خود تثبیت کند.

دلایل این ناپیدایی جایگاه ایران را در چه عواملی باید جست‌وجو کرد؟

یکی از دلایل مهمی که باعث شده نگاه چین به ایران در سال‌های اخیر تغییر کند، نه فقط فشار تحریم‌ها بلکه رشد فزاینده قدرت چین و تغییر محاسبات انرژی آن کشور بوده است. تحریم‌هایی که آمریکا بر صادرات نفت ایران به چین اعمال کرد، ظاهراً برای فلج کردن اقتصاد ایران بود اما در لایه‌های زیرین، هدفی هوشمندانه‌تر دنبال می‌شد: کاهش وابستگی چین به نفت ایران و سوق دادن آن به سوی تنوع‌بخشی به منابع انرژی. نتیجه چه شد؟ سهم ایران از واردات نفت چین که زمانی قابل توجه بود، امروز به حدود ۱۰ درصد رسیده است و دیگر آن هراس قدیمی که اگر ایران آسیب ببیند، امنیت انرژی چین مختل می‌شود، رنگ باخته است. چین امروز می‌تواند از روسیه، عربستان، اوگاندا و دیگر کشورها نفت وارد کند و همین تنوع‌طلبی انرژی، وزن راهبردی ایران را در محاسبات پکن کمرنگ‌تر کرده است.

> با توجه به برنامه همکاری ۲۵ ساله با چین، اشتراک گفتمانی در موضوعاتی مانند عدالت و امنیت بین‌المللی و علاقه‌مندی چینی‌ها به ورود در منازعات از مسیرهای دیپلماتیک، استفاده از ابزارهای نرم چین می‌تواند در بازدارندگی و مدیریت بحران به جمهوری اسلامی ایران کمک کند

اما مسأله فقط انرژی نیست. بخشی از این وضعیت به سیاست‌گذاری‌های ما، بخشی دیگر به بی‌ثباتی منطقه، تحولات بین‌المللی و البته تغییرات در دستگاه قدرت چین برمی‌گردد، به‌خصوص در دوران شی جین‌پینگ، سه ابتکار کلان از سوی چین مطرح شده است: توسعه جهانی، امنیت جهانی و تمدن جهانی. اینها فقط شعار نیستند؛ وقتی رهبر چین آنها را مطرح می‌کند، ساختار عظیم حزب کمونیست و بدنه دیوانی این کشور بسیج می‌شود تا آنها را اجرایی کند.

در چنین فضایی، ایران برای آنکه جایگاه راهبردی خود را بازیابی کند، باید وارد گفت‌وگوی راهبردی واقعی با چین شود. روابط نباید صرفاً به سفرهای رسمی، قرائت بیانیه‌ها یا تکرار شعارهایی مثل جاده ابریشم، محدود بماند. باید استراتژیست‌های دو کشور روبه‌روی یکدیگر بنشینند و نقش ایران را در تحقق ابتکارات چین تبیین کنند که آیا می‌توان از امنیت جهانی حرف زد و ایران را نادیده گرفت؟ آیا می‌شود توسعه بین‌المللی را دنبال کرد بی آنکه ایران با وجود موقعیت ژئوپلیتیکی‌اش، بخشی از آن باشد؟ تمدن جهانی مگر بدون تمدن ایران معنا دارد؟ پاسخ به این پرسش‌ها، صرفاً در گرو نگاه مطالبه‌گرانه به چین نیست، بلکه نیازمند بازتعریف رابطه بر اساس یک منطق گفت‌وگویی راهبردی و هم‌افزاست. تا زمانی که چنین گفتمانی شکل نگیرد، ایران نمی‌تواند در معادلات کلان چین جایگاهی باثبات و اثرگذار پیدا کند.

در سال ۲۰۲۴، شی جین‌پینگ، رهبر چین در اجلاس «شانگهای پلاس» در آستانه، ابتکاری تازه را مطرح کرد که چینی‌ها آن را «پنج حیاط مشترک» نامیدند. شی جین‌پینگ اعلام کرد: «ما نه تنها درها را نمی‌بندیم، بلکه پنج عرصه مشترک برای همکاری و همزیستی تعریف می‌کنیم: امنیت، توسعه، تمدن، نوآوری و مسئولیت جهانی.» چند ماه بعد نخست‌وزیر چین هم برای این حیاط‌های مشترک، دستورالعمل اجرایی صادر کرد: از افزایش مذاکرات امنیتی میان اعضای سازمان شانگهای تا تقویت اعتماد متقابل و همکاری‌های جمعی. اما حالا سؤال مهم اینجاست: اگر این «پنج حیاط» واقعاً وجود دارند، چرا در حمله آشکار اسرائیل به ایران -که نه حاصل اقدام تحریک‌آمیز تهران بود، نه واکنشی به هیچ موضوع خاصی در آن مقطع- هیچ حیاطی از ما دفاع نکرد؟ اگر موشک‌ها و پهپادها توانستند بی‌هیچ واکنشی وارد این خانه‌ها شوند، پس امنیت مشترک کجاست؟ اگر عضو سازمان شانگهای هستیم، اگر در حال مذاکره بودیم، اگر این تجاوز در تضاد آشکار با منافع امنیتی، منطقه‌ای و نظم جهانی مورد نظر چین بود، پس چرا این «سازوکارها» فعال نشدند؟

حالا وقت آن است که ایران با زبانی دیپلماتیک اما صریح، وارد گفت‌وگو با چین شود. نه بر مبنای گلایه که بر اساس همان گفتمانی که پکن خودش پایه‌گذار آن بوده است: اگر شما پنج حیاط مشترک دارید، اینجا یکی از آن حیاط‌هاست که زیر آتش بوده و اگر قرار است توسعه، اعتماد و امنیتی وجود داشته باشد، حالا زمان عمل است. اینکه ایران ساکت بنشیند و تنها به تناقض میان مواضع چین و عملکردش نگاه کند، سودی ندارد. باید پکن را در همان چهارچوبی که خود ترسیم کرده است به مشارکت فراخواند.

نقدی که برخی بر این گفتمان وارد می‌کنند این است که هرچند در سطح مفهومی، طرح انتظارات راهبردی ایران از متحدان آسیایی‌اش همچون چین و روسیه منطقی و مشروع به نظر می‌رسد، اما این گفتمان فاقد پشتوانه‌ای ساختاری و باثبات در روابط دوجانبه است. این نگاه معتقد است روند تحولات اخیر، بویژه تنش با رژیم اسرائیل، نشان داده است ایران غالباً در لحظات بحران و در پاسخ به نیازهای فوری، به سمت شرکای شرقی خود دست دراز می‌کند، در حالی که روابط راهبردی نیازمند نهادینه‌سازی بلندمدت، توازن پایدار و حضور مستمر در معادلات مشترک است، نه صرفاً کنش‌های واکنشی و مقطعی. نظر شما در این رابطه چیست؟

در سال‌های اخیر برخی از تحلیلگران و دانشگاهیان در ایران، از مفهومی به نام «تنهایی استراتژیک» جمهوری اسلامی سخن گفته‌اند؛ مفهومی که اگر چه بازتابی از فشارهای بین‌المللی و انزوای دیپلماتیک در برخی مقاطع است، اما واقعیت پیچیده‌تری دارد. این تنهایی، بر خلاف آنچه گاه القا می‌شود، یک تقدیر جبری و سرنوشت محتوم نیست، بلکه حاصل انتخاب‌ها، الگوهای رفتاری و راهبردهایی است که جریاناتی در جمهوری اسلامی در تعامل با جهان برگزیده‌اند.

> پکن به دنبال ایفای نقش میانجی‌گر فعال در منطقه است؛ برخلاف رویکرد تهاجمی و نظامی آمریکا. چین نه‌تنها به‌دنبال محکوم‌کردن خشونت است، بلکه می‌کوشد از طریق گفت‌وگو و میانجی‌گری در معادلات غرب آسیا اثرگذار باشد؛ رویکردی که پیش‌تر نیز در چندین بحران نتیجه‌بخش بوده است

با توجه به نقش برجسته چین و روسیه به‌عنوان دو قدرت نزدیک به ایران در معادلات منطقه‌ای، چه تفاوت‌هایی را می‌توان در الگوهای نقش‌آفرینی دیپلماتیک این دو کشور در مدیریت بحران اخیر مربوط به ایران مشاهده کرد؟ این تفاوت‌ها چگونه بر نوع مداخله، سطح اثرگذاری و اهداف ژئوپلیتیکی هریک در قبال امنیت غرب آسیا بازتاب یافته‌اند؟

به نظر می‌رسد روسیه در شرایط کنونی به دلیل درگیری مستقیم در جنگ اوکراین و تقابل با ناتو، توان ایفای نقش مؤثر در بحران‌های دیگر را ندارد، ضمن آنکه گویا مسکو ملاحظاتی را نیز در مواجه با رژیم اسرائیل داشت که باید در جای خود بررسی شود. اما در نقطه مقابل، چین در این بحران نقش پررنگ‌تری پیدا کرد. بخشی از این پررنگ‌شدن، ناشی از خلأ حمایت فعال روسیه است؛ اما فراتر از آن، نوع ابزار دیپلماتیک چین با ابزارهای غربی متفاوت است و باید آن را شناخت و به‌درستی به کار گرفت. چین علاقه‌ای به مداخله نظامی ندارد، اما از مسیرهای سیاسی، اقتصادی و امنیتی ظرفیت‌هایی در اختیار دارد که قابل بهره‌برداری است؛ مشروط به آنکه ایران با رویکردی هوشمندانه و هدفمند عمل کند. در نهایت، هرچند قدرت ایران باید درون‌زا باشد و اتکای اصلی به حمایت مردم است اما در دنیای کنونی، تعامل هوشمندانه با قدرت‌های خارجی یک ضرورت است. وقتی اروپا و آمریکا عملاً از گزینه‌های ایران حذف شده‌اند و روسیه نیز محدود شده، چین به‌عنوان یک گزینه راهبردی و مهم اهمیتی دوچندان یافته است. بهره‌گیری از این فرصت، نیازمند دیپلماسی فعال، درک واقع‌گرایانه از سیاست چین و طراحی سازوکارهایی مشخص برای استفاده از ابزارهای این قدرت شرقی است. پذیرفتن یا نپذیرفتن میانجی‌گری چین از سوی ایران، تصمیمی راهبردی و بستگی به تحلیل نهادهای مسئول دارد؛ چه‌بسا در شرایط کنونی چنین اقدامی به‌صلاح نباشد. اما آنچه مسلم است، اینکه چین یکی از گزینه‌های مهم و دارای ظرفیت در دیپلماسی منطقه‌ای ایران به شمار می‌آید. در صورت تصمیم به نقش آفرینی چین، نکته کلیدی برنامه‌ریزی برای مابه‌ازاهای پس از آن است. نباید بدون محاسبه دقیق از چین خواست وارد میدان شود؛ زیرا این کشور اهل محاسبه‌گری است و از هر اقدام دیپلماتیک خود، اهدافی را دنبال می‌کند. بنابراین، ایران نیز باید با یک طرح مشخص و هدفمند وارد این تعامل شود.

چین می‌تواند به‌عنوان یک شریک راهبردی، ابزار مؤثری برای تحقق سه هدف مهم در بحران اخیر باشد:

۱- توقف جنایات رژیم اسرائیل

۲- تثبیت صلح (نه صرفاً آتش‌بس موقت)

۳- افزایش هزینه اقدامات احتمالی بعدی دشمن برای بازدارندگی آینده

در وضعیت فعلی که ایران با نااطمینانی نسبت به تداوم آتش‌بس و خطر تکرار حملات مواجه است، قرار گرفتن در وضعیت «نه جنگ، نه صلح» به‌هیچ‌وجه مطلوب نیست و می‌تواند مانع توسعه کشور شود. یکی از راه‌های کاهش تهدید، بالا بردن هزینه اقدامات خصمانه از طریق بهره‌گیری از ظرفیت‌های دیپلماتیک چین است.

با توجه به برنامه همکاری ۲۵ ساله با چین، اشتراک گفتمانی در موضوعاتی مانند عدالت و امنیت بین‌المللی و علاقه‌مندی چینی‌ها به ورود در منازعات از مسیرهای دیپلماتیک، استفاده از ابزارهای نرم چین می‌تواند در بازدارندگی و مدیریت بحران به جمهوری اسلامی ایران کمک کند.

در مجموع چه از منظر میانجی‌گری رسمی، چه به‌عنوان یک بازیگر بزرگ جهانی و چه در قالب شراکت راهبردی، چین یک گزینه جدی و قابل استفاده در دکترین دیپلماسی بحران ایران است. بهره‌گیری هوشمندانه از این گزینه، نیازمند اراده سیاسی، طراحی سازوکار مشخص و استفاده از تمام ظرفیت‌های چندجانبه در دسترس است.

جمهوری اسلامی ایران از بدو پیروزی انقلاب، در مقاطع مختلف تعاملاتی مؤثر و حتی الهام‌بخش با جهان داشته است؛ از طرح‌های بین‌المللی چون «گفت‌وگوی تمدن‌ها» گرفته تا نشست‌های چندجانبه با قدرت‌های جهانی و بازیگری فعال در نهادهای بین‌المللی. اینها همه نشان می‌دهد ایران نه‌تنها محکوم به انزوا نیست، بلکه ظرفیت ایفای نقشی محوری در منطقه و فراتر از آن را دارد. مسأله اما نوع تعامل و زبان گفت‌وگو با قدرت‌هایی چون چین است. اگر قرار است ایران از فرصت عضویت در پیمان‌هایی مانند سازمان همکاری شانگهای یا بریکس بهره‌برداری راهبردی کند، باید گفتمان خود را به‌روز کرده و با منطق و دغدغه‌های طرف مقابل وارد رایزنی شود. اگر ایران با واقع‌گرایی، زبان جدید دیپلماسی و استراتژی هم‌افزایی وارد تعامل با شرق شود، می‌تواند نه‌تنها از حمایت‌های امنیتی و سیاسی برخوردار شود، بلکه در معادلات آینده آسیا، خود به یک گره راهبردی تبدیل شود. به نظرم اگر فرزند زمان خویش باشیم و گفتمان به‌روز را در دستور کار قرار دهیم، می‌توانیم از ظرفیت کشوری مثل چین استفاده کنیم.

در شرایطی که جهان و منطقه ما در حال بازتعریف اولویت‌هاست، مفهومی چون «فرزند زمانه خویش بودن» دیگر تنها به معنای شناخت تحولات روز نیست، بلکه به معنای همراهی فعال با پارادایم جدیدی است. با در نظر گرفتن این گزاره و نگاه راهبردی که ایران در قالب توافق جامع ۲۵ ساله با چین ترسیم کرده، باید به موقعیت‌هایی مانند بحران نظامی اخیر جنگ ۱۲ روزه اسرائیل علیه ایران به عنوان آزمونی واقعی نگریست. آیا چین، به عنوان شریکی راهبردی که ایران انتظار داشت در بزنگاه‌ها به حمایت برخیزد، توانست در این بحران در کنار تهران بایستد و نقش متناسب با ادعاها و توافق‌ها ایفا کند؟

واکنش حقیقی و عملیاتی چین به جنگ ۱۲ روزه اسرائیل علیه ایران، همچنان در ابهام است؛ اما آنچه به وضوح در عرصه دیپلماسی نمایان شد در سه فاز قابل ارزیابی است؛ فاز نخست که تردید چین نسبت به وقایع بود، فاز دوم که موضع‌گیری در محکومیت تجاوز اسرائیل و سپس ورود شخص رئیس‌جمهوری شی جین‌پینگ به صحنه با پیشنهاد رسمی میانجی‌گری بود؛ پیشنهادی در سطح عالی سیاسی که اگر از سوی تهران به درستی مدیریت شود، می‌تواند به برگ برنده‌ای در ارتقای جایگاه ایران در موازنه‌های آینده بدل شود.

چه تحول یا محاسبه‌ای موجب شد که ناگهان از شدت و وضوح نقش روسیه و پررنگ شدن نقش پکن در روند مذاکرات هسته‌ای کاسته شود؟ دلیل تمایل چین برای ورود به این صحنه چیست؟

چین در یک دهه اخیر نگاه ویژه‌ای به غرب آسیا پیدا کرده است. اگر ساختار اولویت‌های سیاست خارجی پکن را بررسی کنیم، در مرکز این ساختار ایالات متحده قرار دارد؛ همان‌طور که آمریکا چین را تهدید اول امنیتی خود می‌داند، چین نیز آمریکا را در اولویت نخست قرار داده است. دایره دوم شامل روسیه، ژاپن و هند است. اما نکته مهم‌تر، ارتقای جایگاه غرب آسیا در دایره سوم سیاست خارجی چین یعنی محیط پیرامونی این کشور است؛ جایی که پیش‌تر فقط شرق آسیا، افغانستان، پاکستان بودند، اکنون غرب آسیا نیز در زمره «محیط پیرامونی توسعه‌یافته» چین تعریف می‌شود.

چین از زمان اعلام طرح «یک پهنه- یک راه»، نقش فعالی در غرب آسیا ایفا کرده است؛ از روابط اقتصادی با کشورهای عربی گرفته تا ابتکارهای امنیتی و سیاسی. پس از توافق برجام، شی جین‌پینگ نخستین رهبر خارجی بود که به تهران سفر کرد. چین نه‌تنها برجام را یک دستاورد دیپلماتیک برای خود می‌داند، بلکه در میانجی‌گری بین ایران و عربستان نیز نقشی کلیدی ایفا کرد. در موضوع فلسطین نیز، چین با دفاع از راه‌حل دوکشوری در سازمان ملل، میزبان گروه‌های فلسطینی در پکن شد؛ اقدامی بی‌سابقه که با مدیریت مستقیم وزیر خارجه چین صورت گرفت.

در مجموع، پکن به دنبال ایفای نقش میانجی‌گر فعال در منطقه است؛ برخلاف رویکرد تهاجمی و نظامی آمریکا. چین نه‌تنها به‌دنبال محکوم‌کردن خشونت است، بلکه می‌کوشد از طریق گفت‌وگو و میانجی‌گری در معادلات غرب آسیا اثرگذار باشد؛ رویکردی که پیش‌تر نیز در چندین بحران نتیجه‌بخش بوده است.

چین اصولاً تمایلی به ورود نظامی در بحران‌هایی مانند تنش‌های ایران و اسرائیل ندارد؛ زیرا این مسائل را مستقیماً مرتبط با امنیت ملی خود نمی‌بیند. با این حال، از آنجا که غرب آسیا را در «دایره سوم» اولویت‌های سیاست خارجی و در چهارچوب «محیط پیرامونی توسعه‌یافته» خود قرار داده، آمادگی‌اش برای میانجی‌گری را اعلام کرده است.